میکرو فیلم تهیه شد

۸۶/۵/۱۱

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب انصاف کامد و نگی

مؤلف متن ملا محسن فیض کاشانی محشی

شارح مترجم

کاتب غلام رضا بن مرتضی قلی

تاریخ تحریر سه شنبه ۶ ذیقعده ۱۳۱۳ نوع خط نسخ تعداد سطر ۱۶

جزء کتب اخلاق زبان عربی و فارسی عدد اوراق ۲۳ ۱۲+۱۱

طول ۱۷ عرض ۱۰٫۸ شماره عمومی ۲۴۱۷۷

وقفی / خریداری آستان قدس رضوی تاریخ وقف / خریداری خرداد ۷۶

ملاحظات

۱۸

۷

تودّ عدوّی ثمّ تزعم انّنی صدیقک انّ الرأی عنک لعازب

دشمنم را دوست میداری و میگوئی که من دوستت دارم ز نور اندر دوستی نابکار

بسم الله الرحمن الرحیم

بر در تو من رو بخاک عجز ناله میکنم گاه گاهی آه من
جرم کرده ام جرم کرده ام ظلم کرده ام پرده بپوش بر گناه من
سر بر آستانت رو باسمان کی مهربان روز بازخواست
یاری کنید در شفاعتم نزد حضرت قبله گاه من
گریه میکنم شسته تا شود زاب دیده ام نامه گناه
آه میکنم تا شود سیه آنچه کرده ام دود آه من
صبح تا بشب میکنم گنه توبه کرده ام سال تا بمه
جرم بیحدم محو کی کند توبه کم کمی گاه گاه من
آمدم بتو از رهٔ نیاز عاجزانه من شاید از کرم رحم آوری
بر من دگر خط مغفرت بر گناه من یا ربا بسر کشنه ام
امید تا شنیده ام آنچه گفته ای گذارمش تا شود هلاک
هر که ایداد در پناه من رو براه تو کرده ام اکنون جای ده مرا
نزد خویشتن گفته که جات نزد خود دهم هر که او کند
رو براه من کی توان بخود آمدن برت یاریش بکن
دلت من بگیر باش تا دهم کام کام ره نور خویش کن
شمع راه من اشعار مسطوره را از مرحوم ملا محسن فیض
نقل نموده اند در بعض از کتب قدیمه ۲ شهر شعبان ۱۳۱۴

کتاب الانصاف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انقذنا بالتمسك بحبل الثقلین من الوقوع من مهاوی
الضلال والصلوة والسلام علی نبینا محمد وآله خیر نبی وخیر آل اما بعد
فهذه رسالة فی بناء طریق العلم باسرار الدین المختص بالخواص والاشراف
تسمی بالانصاف لخلوها من الجور والاعتساف چنین گوید مهتك
لباس زاهد مصطفی محسن بن مرتضی زاده الله هدی علی هدی
که در عنفوان شباب چون از تفقه در دین و تحصیل بصیرت
در اعتقادات و کیفیت عبادات بتعلیم ائمه معصومین علیهم السلام
آسوده بتوفیق حضرتشم در هیچ مسئله محتاج بتقلید غیر معصوم
نبودم بخاطر رسید که در تحصیل معرفت اسرار دین و علوم راسخین
نیز سعی نمایم شاید نفس را کمالی حاصل آید لیکن چون عقل را راهی بآن
نبود و نقل در آن باب ایمان که بود در منکشود و صبر بر جهالت هم نداشت
و علی الدوام مرا دغدغه میداشت بنابر این چندگاه در مطالعه مجادلات
متکلمین خوض نمودم و بآلت جهل در ازاله جهل ساعی بودم و چندگاه
طریق مکالمات متفلسفین تعلم و تفهم نمودم و بکمند بلند پرواز
متصوفه مرا ادراکات ایشان دیدم و چندگاه دون عونتهای

من عند یمین

من عند یمین کردیدم تا آنکه کاهی در تلخیص سخنان طوائف اربع کتب و رسائل
مینوشتم و کاهی از برای جمع و توفیق بعضی با بعضی مسرشتم من غیر تصدیق
بکلها ولا عن تمیز قلب علی اجلها بل احطت بما لدیهم خبرا وکتبت فی ذلك علی
التمرین زبرا ثم لم اجد فی شیء من اشاراتهم شفاء علیلی ولا فی ادارة عباراتهم
بلال غلیلی حتی خفت علی نفسی اذ رایتها فیهم کانها من ذویهم فتمثلت
بقول من قال خدعونی نهبونی اخذوا غلبونی وعدونی کذبونی فالی من اتظلم
ففررت الی الله من ذلك وعذت بالله من ان یوقفنی هنالك واستعذت
بقول امیر المؤمنین علیه السلام فی بعض ادعیته اعذنا اللهم من ان استعمل
الرای فیما لا یدرك قعره البصر ولا یتغلغل فیه الفکر ثم انبت الی الله فهدانی
الله ببرکة متابعة الشرع المبین الی التعمق فی اسرار القرآن واحادیث آل سید المرسلین
صلوات الله علیهم وفهمنی الله حوصلتی ودرجتی من الایمان فحصل لی
بعض الاطمینان وسلب الله منی وساوس الشیطان ولله الحمد علی ما
هدانی وله الشکر علی ما اولانی فاخذت انشد ملك الشرق
لشرق والی الروح تعلق عشق النفس تفرق رفض الکفر تهدم
ثم انی جربت الامور واختبرت الظلمة والنور حتی استبان لی
ان طائفة من اصحاب الفضول المتحلین متابعة الرسول فضوا
العینین ورفضوا الثقلین واحدثوا فی العقائد بدعا وتحزبوا
فیها فیها شیعا لا [illegible] اثنین منهم اتفاق ولا فیما بینهم توالف

دينهم ولا تحاب اخوان الا النفاق وذلك لانهم كانوا يطوفون حول
الطواغيت الاربع من غير بصارة ولا متابعة بصيرة وكانوا بالحري ان يتلى
عليهم ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير
وكان الله مقتهم على صنيعهم هذا اذ لم يرزقهم التوالف والتحاب
والاتفاق ووكلهم الى حب الرياسة ورذيلة النفاسة والنفاق
الى ان وقعوا بشوم هذا الصنيع الشنيع الى التخالف والتدابر والتباغض
والتناكر على ان من شان النفوس الحسد والكبرياء وعدم الانقياد
لمن كان من ابناء جنسها اذا كان معها في زمان واحد واشده
اذا كان معه في بلد واحد وليس كذلك اذا كان قد مات
او لم يولد ثم حبهم الرياسة اوقعهم في استبدادهم بالاراء
وتشتتهم في الاهواء فهم بما عندهم مغرورون وبانفسهم
معجبون وبمن سواهم مستهزئون وبما هم فيه مسترورون
كل حزب بما لديهم فرحون فذرهم في غمرتهم حتى حين قال
امير المومنين ع ما كل ذي قلب بلبيب ولا كل ذي سمع
بسميع ولا كل ذي ناظر ببصير فيا عجبا من خطاء هذه
الفرق على اختلاف حججها في دينها لا يقتفون اثر نبي ولا
يقتدون بعمل وصي ولا يومنون بغيب ولا يعفون عن عيب

يعملون

يعملون في الشبهات ويسيرون في الشهوات المعروف فيهم ما عرفوا
والمنكر عندهم ما انكروا مفزعهم في المعضلات على انفسهم
وتعويلهم في المبهمات على ارائهم كان كل امر منهم امام نفسه قد
اخذ منها فيما يرى بعرى وثيقات واسباب محكمات فقال
عليه السلام في حديث اخر ءفامرهم الله تع بالاختلاف فاطاعوه
ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستكمل
بهم على اتمامه ام كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان
يرضى ام انزل الله دينا تاما فقصر الرسول ص عن تبليغه و
ادائه والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه
تبيان كل شيء الحديث وما ذلك كله الا لرفضهم
التمسك بحبل الثقلين وتركهم وصية سيد الثقلين ترى
احدهم مولعا بالنظر الى كتب الفلاسفة ليس له طول عمره هم
سواه ولا يكون في غيره هواه من قبل ان يحكم علما شرعيا
اصليا او فرعيا بل وربما لم يسمع قط بما جاء به نبيه في
ذويه سوى ما سمعه في صغره من ابيه وامه لم يتعلم
من الشريعة ادبا ولا سنة ولم يتقلد من صاحبهما
في علمه منة سبحان الله عجب دارم از قوم مکر بهترين
پيغمبران را بديشان فرستاده اند بجهت هدايت وخير

ادیان ایشان را ارزانی فرموده از روی رحمت و عنایت
و پیغمبر ایشان کتابی گذاشته و خلیفه دانایان واحد بعد
بجای خود گماشته بنصی از جانب حق تا افاضه نور او
تا قیامت باقی و تشنگان علم و حکمت را بقدر حوصله
و درجه ایمان هر یک ساقی باشد حیث قال صلعم
انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی
کتاب الله و عترتی اهل بیتی ایشان التفات بهدایت
او نمی نمایند و آنچه دریوزه علم بر در امم سالفه میکردند
و از نم جوی آن قوم استمداد می جویند یا بعقول
ناقصه خود استبداد می نمایند

مصطفی اندر جهان آنگه کسی گوید ز عقل
آفتاب اندر جهان آنگه کسی جوید سها

روی ان اناسا من المسلمین اتوا رسول الله صلی الله علیه
و آله بکتف کتب فیها بعض ما یقوله الیهود فقال صلعم علیه و آله
کفی بها ضلالة لقوم ان یرغبوا عما جاء به نبیهم الی ما جاء
به غیر نبیهم فنزلت او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب
یتلی علیهم ان فی ذالک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون
و ورد انه ذکر فی مجلس النبی صلعم علیه و آله ارسطاطالیس

فقال

فقال لو عاش حتی عرف ما جئت به لاتبعنی علی دینی

بازارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی
مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

همانا این قوم گمان کرده
اند که بعضی از علوم دینیه هست که در قرآن
و حدیث یافت نمیشود و از کتب فلاسفه یا متصوفه
میتوان دانست از چه آن باید رفت مسکینان نمی
دانند که خلل و قصور نه از جهت حدیث و قرآنست
بلکه خلل در فهم و قصور در درجه ایمان ایشانست
قال الله تعالی و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و هدی
و رحمة و بشری للمسلمین الی غیر ذالک مما فی معناه و هرگاه
خلل و قصور در فهم و ایمان ایشان باشد مطالعه
کتب فلاسفه و متصوفه نیز سودی نخواهد داد
چرا که آن را نیز کما هو حقه نخواهند فهمید شعر

گر جهان را پر در مکنون کنم
روزی تو چون نباشد چون کنم

ای کوته آستینان تا کی دراز دستی باید بدانند که اگر باسمان
رفته اند زیاده از قدر حوصله و درجه خویش نمی توانند

فهمید اگر توانند بتقویت ایمان حوصله را وسیع تر کردانند
شاید ببالاتر بتوانند رسید لو کانوا یعلمون والا هرچند
در این قسم مطالب بیشتر خوض کنند گمراه تر کردند من حیث
لا یشعرون نعوذ بالله من الضلال بعد الهدی نکتها
چون تیغ فولاد است تیز چون نداری تو سپر واپس گریز
پیش این فولاد بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا قال
مولانا الباقر ع ان الله الحلیم العلیم انما غضبه علی من یقبل
منه رضاه وانما یمنع من لم یقبل منه عطاه وانما یضل من
لم یقبل هداه هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ای برادر سعی کن
تا ایمان و یقینت از راه زهد و تقوی قوی تر گردد تا علم و
حکمت بیفزاید واتقوا الله ویعلمکم الله والا زیاده سری
مکن و پا از گلیم خویش بیشتر مکش رحم الله امرء عرف قدره
ولم یتعد طوره چه مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی بصری نعم ان شاهق
المعرفة اشمخ ان یطیر الیه کل طائر وسرادق البصیرة احجب
من ان یجوم

من ان یجوم حوله کل سائر شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست نه هر که چهره بر
افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری
داند هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند
این سخن که مذکور شد با متفلسفه و متصوفه و پیروان ایشانست
واما مجادلان متکلمین و متعسفان من عند انفسهم تبین نهم کما
قیل جمعی انسار تقلید از سر بیرون انداخته فطرت
اصلی را سرکوب ساخته اند بظواهر نبوت و توابع ان
تابع نباشند مگر خود سخنی چند ببیهوده تراشند
نه طبعشان گذارد که با تو تقلید روند و نه قوتی شان
باشد که بوی تحقیق شوند مذبذبین بین ذالک
لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء از فساد و جنگ جمعی مردم
کردند بگوی کمرهی خود را گم در مدرسه انچه علم اموخته اند
فی القبر یضرهم ولا ینفعهم وبالجمله طائفه واجب و ممکن
میگویند و قومی علت و معلول مینامند و فرقه وجود
و موجود نام نهند و من عندکراهر چه خوش اید

و ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین ص علیهم
و متابعان شرع مبینیم سبحان الله میگوئیم الله الله
را میخوانیم و عبید را عبید میدانیم قال الله سبحانه
ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا تا می
دیگر از پیش خود نمیتراشیم و بانچه شنیده ایم قانع میباشیم
و شکی نیست که در محکمات ثقلین از امثال این نوع سخنان
که در میان طوائف متداول و اصطلاح است که بر زبان ایشان
متداول است هیچ خبر و اثری نیست و تاویل متشابهات همه کس را
میسر نیست بلکه مخصوص راسخین فی العلم است و هم المقرون
بجملة ما جهلوا تفسیره المعترفون بالعجز عما لم یحیطوا به
قال رجل لامیر المومنین ع صف لنا ربنا لنزداد
له حبا و به معرفة فغضب ع ثم صعد المنبر فخطب خطبة
جلیلة قال فیها فانظر ایها السائل فما دلک القرآن
علیه من صفته فائتم به واستضئ بنور هدایته و
ما کلفک الشیطان علمه مما لیس علیک فی الکتاب فرضه
ولا فی سنة النبی ص علیه و آله و ائمة الهدی اثره فکل علمه
الی الله تعالی

6

الی الله تعالی فان ذلک منتهی حق الله علیک
واعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله تعالی
عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب فلزموا
الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب
فمدح الله تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا
بعلمه وسمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عن
کنهه رسوخا فاقتصر علی ذلک ولا تقدر عظمة
الله سبحانه علی قدر عقلک فتکون من الهالکین
اشار ع فی کلامه هذا الی قوله عز وجل یقولون
امنا به کل من عند ربنا و قال ع لابنه الحسن علیه السلام
فی وصیة کتبها الیه دع القول فیما لا تعرف والخطاب
فیما لا تکلف وامسک عن طریق اذا خفت ضلالته
فان الکف عند حیرة الضلالة خیر من رکوب الاهوال
وقال ایضا فی هذه الوصیة واعلم یا بنی ان احب
ما انت اخذ به الی من وصیتی تقوی الله تعالی والاقتصار
علی ما افترضه الله علیک والاخذ بما مضی علیه الاولون

من ابائك والصالحون من اهل بيتك فانهم لم يدعوا
ان نظروا لانفسهم كما انت ناظر وفكروا كما انت مفكر ثم
ردهم آخر ذالك الاخذ بما عرفوا والامساك عما لم يكلفوا
با حضرت امام حسن علیه السلام چنین خطاب میکند تا بامثال ما چه رسد شعر
خائفا اینجا انبیا در طریق حیرتند دوربود گر نشینند خسته و مسکین غریب
وقال صلوات الله وسلامه عليه ما وحده من كيفه ولا
لاحقيقته اصاب من مثله ولا اياه عنى من شبهه ولا
صمده من اشار اليه وتوهمه وقال السجاد عليه السلام
ان الله عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون
فانزل الله تع قل هو الله احد والايات من سورة
الحديد الى قوله عليم بذات الصدور فمن رام وراء
ذالك هلك وقال ع لو اجتمع اهل السماء والارض
ان يصفوا الله عز وجل بعظمته لم يقدروا وقال ع
الباقر ع لو هل سمي عالما قادرا الا لما وهب العلم للعلماء
والقدرة للقادرين كلما ميزتموه بأوهامكم في ادق
معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم ولعل النمل
الصغار تتوهم ان لله زبانيتين لانهما كمالها وتتوهم ان

عدمها

عدمها نقصانا لمن لا يكون له وهكذا حال العقلاء فيما
يصفون الله تع وقال عليه السلام تكلموا في خلق الله سبحانه
ولا تتكلموا في الله تع فان الكلام في الله تع لا يزداد صاحبه
الا تحيرا وقال الصادق ع كيف اصفه بالكيف وهو الذي
كيف الكيف حتى صار كيفا فعرفت الكيف مما كيف لنا
من الكيف وقال ع لا تعدوا القرآن فتضلوا بعد
البيان وقال الكاظم ع ان الله تع اعلى واجل واعظم
من ان يبلغ كنه وصفه تصفوه بما وصف به نفسه
وكفوا عما سوى ذالك وقيل له ع بما اوحد الله
قال ع لا تكونن مبتدعا من نظر برأيه هلك ومن
ترك اهل بيت نبيه ضل ومن ترك كتاب الله و
قول نبيه كفر وقال الرضا ع اللهم لا اصفك الا
بما وصفت به نفسك وقال ع ما توهمتم من شيء
فتوهموا الله غيره شعر جهان متفق بر الهيتش فرومانده
در كنه ماهيتش نه ادراك در كنه ذاتش رسد نه فكرت بغور
صفاتش رسد نه بر اوج ذاتش برد مرغ وهم نه در ذيل وصفش رسد

وصف فهم که خاصان در این ره فرس رانده اند
بلا احصى از تک فرو مانده اند فلا تلتفت
الى من يزعم انه قد وصل الى كنه الحقيقة المقدسة
بل احث التراب فيه فقد ضل وغوى وكذب وافترى
فان الله تعالى ارفع واظهر من ان يتلوث بخواطر البشر و
كل ما تصوره العالم فهو عن حرم الكبرياء بفراسخ و
اقصى ما وصل اليه الفكر العميق فهو غاية مبلغه من
التدقيق الخ بيت تو غرا زانه نیست غایه فکر تو است الله
نیست کفتم همه ملک حسن سرمایه تست خورشید
فلک چو ذره در سایه تست کفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده پایه تست سبحان من حارت
لطائف الاوهام فى بيداء كبريائه وعظمته وسبحان
من لم يجعل للخلق سبيلا الى معرفته الا بالعجز عن معرفته
وليعلم ان هذه الطوائف الاربع وان كانوا يسرفون
فى الحيرة ويجولون فى الضلالة الا ان الانصاف يحكم بانهم

على اختلاف مذاهبهم لم يخرجوا بشيء من اقاويلهم وعقائدهم
وعقائدهم من الاسلام ولم ياتوا بما يوجب على احدهم
اسم الكافر لاتفاقهم جميعا على الاقرار بالله وملائكته
وكتبه ورسله واليوم الآخر والتزامهم احكام الشرايع
بعزيمة من قلوبهم وجدهم فى السعى فى وجدان ما ضل
عنهم من مطلوبهم فان ثبت وتحقق قطعا فى شخص من
اشخاصهم انه لم يهتد لولاية الائمة المعصومين ع
فهو خارج من الايمان بالمعنى الاخص دون الاسلام
كما يستفاد من الاخبار المعصومية صلوات الله عليهم
الا اذا كان ناصبيا فح يخرج من الاسلام ويستحق
السب واللعن بشرط ان يكون مصرا على النصب الى
حين موته من غير توبة ثم لما ثبت عن ائمتنا ع
عليهم اجمعين المنزلة بين المنزلتين وهى الضلال
دون الكفر بين الايمان والكفر وثبت ان امر صاحبها
الى الله تعالى سبحانه فلا يجوز لعن احد ممن كان على
الفطرة بمجرد كونه ضالا ما لم يتحقق كفره يقينا

وما لم يثبت شناعته على كفره الى ان ادركه الموت مستبينا
قال رجل للصادق ع انا نتبرء من قوم لا يقولون
ما نقول فقال عليه السلام يتولونا ولا يقولون ما تقولون
تتبرؤون منهم قال نعم قال ع وهو ذا عندنا ما ليس
عندكم فينبغي لنا ان نتبرء منكم قال وهو ذا عند الله ع
ما ليس عندنا افتراه اطرحنا ثم قال تتولوهم ولا تبرئوا
منهم ان من المسلمين من له سهم ومنهم من له سهمان
ومنهم من له ثلثة اسهم الحديث بطوله رواه في
الكافي فما بال اقوام يطلقون السنتهم بلعن من
تكلم يوما بكلمة لا يرتضيها اللاعن ولعل لها
معنى صحيحا لا يفهمه الطاعن او لعله تاب من ذلك
او لعلها قالها لمصلحة كانت هنالك او لامر غير
ذلك قال مولانا الباقر ع ان اللعنة اذا خرجت
من في صاحبها ترددت فان وجدت مساغا والا
رجعت على صاحبها ثم غرخان على اولى النهى ان
من رفض منهاج الثقلين في الكتاب لمعارف واتبع

بعض هذه الطوائف فهو ضال عن سبيل الهدى الا
من تاب وآمن وعمل عملا صالحا ثم اهتدى الا
فاشهدوا ايها الاخوان شهادة اسئلكم
بها عند الحاجة اني ما اهتديت الا بنور
الثقلين وما اقتديت الا بالائمة المصطفين
وبرئت الى الله مما سوى هدى الله فان هدى الله
هو الهدى نه متكلم ونه متفلسف ونه متصوفم ونه
متكلف بلكه مقلد حديث وقران پيغمبرم وتابع اهل
بيت انزور از سخنان حيرت افزاى طوائف اربع ملول
وبركرانه وازما سواى قران مجيد وحديث اهل بيت ص
عليهم والحمد بدين دو آشنا نباشد بيگانه من هرچه خوانده
ام همه از ياد من برفت الا حديث دوست كه تكرار ميكنم
چراكه در اين مدت كه در بحث وتفتيش وتعمق بودم ودر
فكرها دور رانديم بودم طرق مختلفه قوم را ازمودم
وبكنه سخنان هريك رسيدم وبديده بصيرت ديدم كه چشم
وعقل از ادراك سبحات جلال صمديت خاسر ونور فكر

از رسیدن بسرادقات جلال احدیت قاصر بود کلما
رام العقل ان یبصر شیئا انقلب الیه البصر خاسئا
وهو حسیر وکلما بزغ نور الفکر ان یبصر لیضیئ
اضمحل مثلا شیئا ثم افل وهو حسیر ولا ینبئک
مثل خبیر فلما رایت الامر کذلک نادیت من وراء
حجاب العبودیة سبحانک انی کنت من الظالمین
غفرانک ربنا والیک المصیر

انی لا احب الافلین انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین
ان صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم   هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم
کبریای کرم حسن تو چون روی نمود   چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم
بر تو حسن تو چون تافت ز رفتیم ز هوش   چونکه هوش از سر ما رفت خبردار شدیم
در پس پرده پندار بسر میبردیم   خفته بودیم ز پلیهای تو بیدار شدیم

زبر لعل

۱۰

ز بر لعل لبت بود شفای دل ما   بعبث ما ز پی نسخه عطار شدیم
مصحف روی تو حدیث لبت از یاد ببرد   هر چه خواندیم دگر بر سر تکرار شدیم
راه رفتیم بسی تا که بره پی بردیم   کار کردیم که تا واقف این کار شدیم
روز ما نیک تر از دی دی ما به ز پریر   سال ما خوش که به از پار و پیرار شدیم
هر چه دانند بما از دگری بهتر بود   نا سزاوار سزا پرده اسرار شدیم
در دل و دیده ما نور تجلی افروخت   تا بنیروی یقین مظهر انوار شدیم
سر ز دریای حقایق چه برون آوردیم   بر سر اهل سخن ابر گهربار شدیم
آشنا فیض از آنگونه سخن بهره نبرد   نزد بیگانه عبث بر سر گفتار شدیم

مولای مولای انت الذی لم تزل بالالوهیة
الازلیة وتفردت بالوحدانیة الابدیة
السرمدیة نفذت دون دیمومیتک سلسلة
الزمان وقعدت عن وصف قیومیتک شقشقة
البیان تجلیت لعبادک فی مشارق البهجة والجمال
وتحجبت عنهم بسرادقات العزة والجلال عمهت

عميت اعين العقول عن اسجلاء كبريائك وعييت
السنة الفحول عن استماء آلائك اشرقت بنور ظهورك
حنادس ظلم الديجور واحتجبت عن نواظر العقول باشراق
ذلك النور تركت قلوب الطالبين في بيداء كبريائك
والهة حيرى ولم تجعل لمراقي اقدام العقول الى حرم
عظمتك مجرى هيهات هيهات ما للادلاء اسرار العبودية
وادراك سبحات جلال الربوبية واني لاسراء ذل
الناسوت ونيل سرادقات جمال اللاهوت سبحانك
سبحانك لا نحصي ثناء عليك كما اثنيت على نفسك و
فوق ما يقول القائلون اعصم قلوبنا بنور هدايتك
عن ورطات الضلال ووفقنا لقرع باب خدمتك
بالغدو والاصال ثم كحل ابصار بصائرنا بنور معرفتك
حتى نلاحظ بضيائك حضرة الجلال فيلوح لنا من البهجة
والبهاء والكمال ما نستقبح دون مبادي اشراقه كل حسن
وجمال ونستثقل ما يصرفك عن مشاهدتك وملازمتك

غاية الاستثقال

غاية الاستثقال ونقتبل بكنه هممنا على حضرتك
وانقذنا بوصال ليس دونه فصال وارحم يا الهنا
نفوسنا عن مذاهب الهدى جائرة وفي غياهب الردى
حائرة وارفع لنا علم الهداية وانسخ عنا ظلم
العماية واسلخ عنا ظلمة التلبيس والتمويه واشرق
علينا شموس التوحيد واقمار التنزيه وعلمنا
من لدنك علما يكون دواء قلوبنا ويبصر عمى
افئدتنا وشفاء مرض اجسادنا وصلاح فساد
صدورنا وطهور دنس انفسنا واجعل
حبك شعارنا وذكرك دثارنا بجودك
وكرمك يا حنان يا منان سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

تمت هذه النسخة المسماة
بالانصاف لمرحوم الفيض والحمد لله والمنة
في يوم الثلثاء ثمانية شهر ذي القعدة الحرام
بيد العبد الضعيف النحيف وله الشكر على نعمائه
في المشهد المقدس علاء رضا ابو المرتضى تلي والسلام خير ختام
الرضوي صلوات الله عليه وآله حشرهما الله مع مواليهما والتمس الدعاء في
١٣١٢

نصیحت شاروف حکیم که کسری انوشیروان را کرده است
و گفته که چون بدین عمل کنی هرگز بیمار نگردی اول آنکه تا در معده
طعام باشد دیگر نخورد ۲ آنکه چیزی مخور که دندانت از خائیدن
آن عاجز باشد که معده را تباه کند سیم تا ضرورت نباشد دارو
مخور چهارم خون در تن نگاه دار تا زندگانی بر تو تباه نشود
پنجم بهر هفته یکبار قی کن تا هیچ علت در تن تو نماند ششم
حبس بول مکن اگرچه سوار باشی هفتم پیش از خواب رفتن
بطهارت رو یعنی خود را تخلیه نموده در بیت الخلاء دخل بخوابد
هشتم هر دو روز یکبار بگرمابه رفتن را عادت کن که حمام رفتن
همه علتها را از تن بیرون کند نهم جماع کمتر کن که زندگانی را
بکاهد دهم با پیر زن صحبت مکن که مرگ مفاجات آورد
و هر که باین هم عمل نماید هرگز بیمار نگردد کسری فرمود تا این سخنان
را باب طلا نوشتند و هر روز احتیاط میکرد تا بدین نگاه میکرد
از نسخه خطی قدیمی تحریر گردید والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب جالینوس الحکیم الی حضرة عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام
یا طبیب النفوس المریضة بدار الجهالة المکتئبة بالکثافة الرذالة
المنغمسة فی العلائق البدنیة المکدرة بکدورات الطبیعیة
ویا مرشد القوم من رقدة الغافلین ومنبه العباد عن مضیق
الجاهلین یا منجی الهلکة ویا غیاث من استغاث ذاتا
هبطت فاعتزیت وتذکرت فمنعت فهل الی
وصول من سبیل ه وجوابه من حضرة عیسی ع
یا من شرفک الله بالاستعدادات العقلیة والرموزات
النقلیة کن طالبا لتنویر النفس بالانوار الالهیة القدسیة
المجازیة من الدار الدنیة الفانیة الی الدار الباقیة التی
هی للارواح الطاهرة والنفوس الزاکیة فان مجرد العقل
غیر کاف فی الهدایة الی الصراط المستقیم والحمد لله وحده العزیز
وصلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین ه مکتوب جالینوس
الی حضرة عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام یا طبیب النفوس یا نبی الله

ربما عجز المريض عن خدمة الطبيب لعوارض جسمانية وقد يحدث
الملك بصنعي وهو ايضا اغنى فولوس معالج ثقة بالآداب
النبوية والاخرى فالمرضية ۞ كجواب جم حضرة عيسى عليه السلام
يا من اعترف ببلوغي انت الصحيح والصحيح لا يحتاج الى الطبيب
والمسافة لا يحتجب الحبيب الا حبيب ۞ قرب بعدي لمن يريد اعتذرا

از مرحوم سید مصطفی اشعار ثبت شده طهرت قدسه
واین چند بیت منتخب کردید بسم الله الرحمن الرحیم

یا شمس طوس اضائت سبع افلاک
یا من کذا الارض اذ قرت بامساک

یا سابع الکعبات السبع قد لجئت بها
من کل صقع وافاق واملاک

احییت سنة طهر بعد ما اندرست
امحقت ملة کفر بعد ادراک

یا بضعة من رسول الله قد دفنت
فی ارض طوس فذالت رجس اشراک

وکیف انسی زمانا قال قائلهم
شر الخلائق ذی کفر وافاک

یا ابن الرسول وبالایدی اتی عنبا
وماء رمانة سمت بافراک

کل منه اذلیلی فی ذا الیوم احسنه وانت معتذر تبدی الی تراک

١٣

عن تفسير الامام العسكري عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ما معناه
انه اذا بعث الله الخلائق ينادي منادي ربنا من تحت العرش ايها
الخلائق غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة سيدة نساء العالمين صلوات الله عليها
على الصراط فيغضون ابصارهم غير محمد وعلي والحسن والحسين وذراريهم
الطاهرين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين فانهم محارمها فاذا دخلت
الجنة جر ثوبها على الصراط احد طرفيها في يدها في الجنة والآخر
في عرصات القيمة فينادي مناد من ربنا ايها المحبون لفاطمة صلوات الله عليها
اعتصموا في طرف من اطراف ثوبها فلا يبقى احد من محبيها
الا تمسكت بخيط من خيوطه حتى تمسكت فيه ازيد من ثلاثة
الف فئام كل فئام الف الف كلهم ينجون ببركتها من النار

دانه شفتالو
ثیماج خطائی برگ موش ازدار زرد ازدار سیاه کزنکبین

دانه آلوبالو دانه زردآلو تلخ نبات انزروت بادخلت

بروغن چرب کنند و بدماغ مصروع بدارند بزبادختی زنگار

کبریت
مراکب قرم باد رزم باد تخم شوید کرادیه بادام تلخ تخم لا

زهره او برخلت ترنجبین تمت

گفت پیغمبر باصحاب فحول — کلم الناس علی قدر العقول

چون ازاد گشتی همه چیز از تو گشت — چون ناازاد گشتی همه چیز از تو گشت

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم — که دل‌ازرده شوی ورنه سخن بسیارست

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

الصاف ٢٤١٧٧